

شیر خفته‌ای که جز به ضرورت نمی‌خروشید،

عذریذیری که اهل سرزنش نبود،

اهل شکوه از درد نبود مگر پس از تندرستی و رفع درد،

مرد عمل بود و از آنچه که بدان عمل نمی‌کرد سخن نمی‌گفت،

سکوت و خاموشی را بر سخن گفتن برتری می‌داد و در تردیدگاه‌ها، امری را برمی‌گزید که از هوای نفسش دورتر بود!

چه برقی در نگاه امیر است و چه طراوتی در کلامش!

چه برادری بوده است آن مرد و چه مهری از او بر دل مولا نشسته!

شاید حضرت نازنینش، پوشیده سخن گفته باشد اما از تلویح کلامش می‌شود فهمید که مشتاق است

## خوشه چینان

## مقام فقر | در راستای برگزاری نشست ادبی سوره مبارکه قارعه

### • رضا دژبخش

بیش از یک ماه بود که خوشه‌چینان جلسه نداشت و نشست

ادبی برای سوره‌های برگزار نشده بود. و امروز بعد از این همه

وقت نشست ادبی تشکیل می‌شد، آن هم برای سوره قارعه.

کلاس ۲ داروسازی را که قرار بود جلسه در آن تشکیل شود

تا به حال ندیده بودم، ولی شنیده بودم که اگرچه مثل سالن

رازی نیست ولی برای برگزاری جلسه‌های از جلسات خوشه

چینان مناسب است، خسته بودم ولی احساس خوبی داشتم.

## سورہ نگاہ

توجه می‌دانی قارعهـــــــــــــــــه چیست  
نگاهی به سوره مــــــــــــــــبارکه قارعه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
اَلْقَارِعَةُ (۱) مَّا اَلْقَارِعَةُ (۲) وَ مَا اَدْرَاکَ مَا اَلْقَارِعَةُ (۳) یَوْمَ یَكُوْنُ  
النَّاسُ کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوْثِ (۴)

اتفاق فوق‌العاده کوبنده‌های میافتد که‌تونمیدانی‌این‌کوبنده‌چیست.

ودرک‌نمیکنی‌عمق‌این‌کوبندگی‌تاچه‌حد‌است. مردم چون پروانه‌ها

پراکنده‌میشوند.پرواز پروانه‌ها،پرواز پراکنده‌های‌است‌و‌خط‌سیر‌ندارد.

انسان‌وقتی‌اینگونه‌پراکنده‌میشودیعنی‌اتفاق‌هولناکی‌افتاده‌است.

مثال فوق‌العاده ضعیف آن زلزله است. وقتی زلزله میشود مردم از

خانه‌ها بیرون میریزند. همه در حال فرار کردن هستند. حالا فکر کنید

شهری هست که در خیابان‌هایش هم امنیت نیست. در هنگام زلزله،

همه به سمت بیرون شهر میدوند. این اتفاق چنان کوبنده است که

آدم‌ها مثل پروانه شروع میکنند به پراکنده شدن.

وَ تَكُوْنُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ (۵)

و کوه‌ها مثل پشم حلاجی شده زده میشوند. کویه پشم بعد از زده

شدن مثل گرد و غبار می‌شود و به راحتی جابجا می‌شود.

فَآَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِیْنُهُ (۶)

در این موقعیت پرده‌های از چهره عالم برداشته می‌شود و آدم‌ها به

دو دسته تقسیم می‌شوند. آدم‌های بالارزش و آدم‌های بی ارزش.

مقیاس کوچکش اتفاقات سخت و کوبنده تاریخ است که وزن و

عیار آدم‌ها را مشخص کرده است. مثل کوبندگی‌ای که در کربلا بود.

خودم را آماده کرده بودم برای ایستادن پشت تریبون. فکر

کرده بودم که خیلی محکم بگویم: «در محضر مقدس سوره

مبارکه قارعه هستیم. بعد از چند هفته، نشست سورهٔ کوبندهٔ

قرآن رو محکم و کوبنده آغاز می‌کنیم ...» اما درد سرتون ندم،

وقتی رسیدم به محل برگزاری نشست، کسی منتظر ما نبود.

مسئول مربوطه در دانشکده داروسازی، برگزاری نشست را

فراموش کرده بود، در کلاس ۲ را قفل کرده و رفته بود. اجازه

استفاده از کلاس ۳ را به ما داده بودند. وارد کلاس که شدم

خیلی کوچک بود، ویدئو پرژکتور نداشت و روی همه میز

و صندلی‌ها پر از خاک بود. حالم گرفته شد، حال بعضی از

مثل کوبندگی جنگ‌های امیرالمومنین(علیه‌السلام). مثل کوبندگی دوران

امام حسن(علیه‌السلام) که اتفاقات آن، مردم را پراکنده کرد و عیار آدم‌ها

مشخص شد. زمانی در قیامت این کوبیدن اتفاق میافتد و عیار آدم‌ها

به‌طور ثابت مشخص میشود. ولی کوبیدن‌هایی در مقیاس جزئی هم

داریم. مثال این کوبیدن‌ها کوبیدنی است که گندم را از پوستش جدا

میکند. بر اثر این اتفاق کاه از گندم جدا می‌شود، بعد آن را به باد

می‌دهند و گندم که سنگین‌تر است باقی می‌ماند. این کوبیدن

و جداسازی است که این دو دسته را از هم جدا می‌کند. در این

موقعیت وزن مهم است. اینکه عیارت چقدر است؟ در زلزله ذره ذره

اعمال مهم است. اما در اینجا ذره ذره اعمال مهم نیست. موضوع

این است که نهایتا چقدر می‌ارزی؟

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷)

زندگی رضایتمندانه حاصل عیار و ارزش خود انسان است. اگرچه

لیاقت را هم خداوند به انسان عطا می‌کند. سیاق ادبی آیه نشان می‌

دهد چنین کسی همین الآن هم در «عیشهٔ راضیه» است و موضوع

فقط در مورد آینده نیست.

وَ آَمَّا مَن خَفَّتْ مَوَازِیْنُهُ (۸) فَأَمَّهُ هَٰوِيَةٌ (۹)

مادر، محل رجوع است. یعنی کار که بالا می‌گیرد و اوضاع سخت

می‌شود، فرد به «ام» رجوع می‌کند. فردی که «خفت موازین»ه بوده

اصلا محل رجوعی برای خودش درست نکرده است.

«هاویه» یعنی پست. مثل اینکه زلزله شود و آدم به ارگ بم پناه ببرد.

خنده دار نیست؟ چون اولین جایی که خراب می‌شود آنجاست. یا

سونامی بیاید و انسان به ساحل دریا پناه ببرد. فکر کنید قارعه بیاید

بعد انسان به پست‌ترین چیز ممکن پناه ببرد. مثال کاه و گندم است

بر آن که برادرش شویم و برادرش بمانیم. نه این که ما را قابلیت باشد و لیاقتی بر اخوتش، بلکه

به اقتضای کرامت و بزرگ‌منشی اوست که سایه پرمهرش بر سر همه اهل آبادی گسترده است و

دعوتی که خطاب عام آن، همه ولایت‌مداران اهل ایمانند.

ما چه بخواهیم و چه نخواهیم برای راهیایی به «خانه کدخدا» باید اول برادریمان را ثابت کنیم و

بعد سراغ از «خانه کدخدا» بگیریم!

درب خانه باز است، باز باز، اگر اهل شویم و اهل بمانیم، مثل سلمان و چه سلمانی!

راستی حضرت امیر(علیه‌السلام) چیز دیگری هم فرمود و آن اینکه:

« پس بر شما باد به روی آوردن به این گونه از ارزشهای اخلاقی! با یکدیگر در کسب آنها رقابت

کنید و اگر نتوانستید، بدانید که به دست آوردن برخی از آن ارزشهای اخلاقی بهتر از رها کردن

همه است.»

دوستان هم همینطور! یاد افکار چند روژهٔ اخیر خودم افتادم.

اینکه خداوند سبحان خیلی وقتها حال آدم را میگیرد؛ اینکه

یک جور فکر میکنی ولی یک جور دیگر میشود؛ اینکه مولا

علی(علیه‌السلام) فرموده‌اند: «خداوند را به فسخ عزائم شناختم و

...»؛ اینکه ما اصلا آمده‌ایم که به مقام فقر برسیم وگرنه در

همان بهشت نگه‌مان می‌داشتند و از این جور فکرها. و بالاخره

فکر کردم که إنشاءالله خود حضرت سوره مبارکه قارعه در

جلسه حاضر شده‌اند و ما چکاره‌ایم که بگوییم حضرت سوره

چطور رخ بنمایند وبعد دیدم که همین شکل تشکیل جلسه

خیلی هم کوبنده بود و یک تکان دیگر به ما داد که حواسمان

جمع باشد که داریم چه می‌کنیم. قاری نداشتیم و بندهٔ خدا

آقای رجبعلی آیات شریفهٔ سوره را تلاوت کرد. بعد من پشت

تریبون رفتم و همین فکرها را با دوستان در میان گذاشتم.

که قارعه بیاید و تو به کاه پناه ببری. در حالیکه کاه وزن ندارد و

خودش از دست رفته است. اصلا قارعه آمده که تو را از کاه جدا کند،

نه اینکه تو به آن پناه ببری. قارعه قرار است آخرت را از دنیا جدا کند.

وَ مَا اَدْرَاکَ مَا هِيَ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

آدم‌ها از کجا آتش می‌گیرند. زندگی خودتان را مرور کنید. اگر کسی

در مورد شما مرتکب اشتباهی شود، چقدر آتش می‌گیرید؟ اگر

موضوع، اشتباه خودتان باشد و بفهمید که «من می‌دانستم نباید

این اشتباه را بکنم ولی کردم» چقدر آتش می‌گیرید؟ مسلما دومی

خیلی سوزاننده‌تر است. در این حالت انسان می‌دانسته که به خاطر

اشتباه خودش اینگونه شده است. این «امه هاویه» برایش می‌شود

«نار حامیه». به «هاویه» رجوع کرد، ثمره اش هم همان شد و آتش

سوزاننده‌ای برایش مهیا گشت.

راه عملیاتی این سوره شاید این باشد:

آدم می‌تواند کوبیدن‌های جزیی خودش را کنترل کند. جاهایی که

دلش یکبارہ لرزیده و ترسیده است. آنها موقعیت‌هایی است که

انسان می‌تواند عیار و معیار خود را بازشناسد.

«ای انسان خود را به قارعه بسپار، قارعه دنیا برای تو بهتر است.

واگر عیارت کم است هنوز فرصت داری عیار خود را درست کنی.

اما در قیامت دیگر مجالی نیست. هستند مردانی که چون قارعه

کوبیده می‌شود مانند پروانه پراکنده نمی‌شوند، مثل کوه زده نمی‌

شوند. آنها وزن دارند و هرچه ثبات است از آنهاست و همه به دور

آنها جمع می‌شوند. پس باید با استوارترین استوارها پیوند خورد تا

قارعه ما را تکان ندهد، قارعه را در آن لحظه‌هایی جستجو کن که

امام(علیه‌السلام) سر بر چاه فرو برده و یا بر زمین مشت می‌کوبد که

ولی خدا! بر زمین است».

امام صادق (علیه‌السلام) به نقل از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند:

یکی از نشانه‌های شخص دانا و فهیم این است که هیچ چیز به اندازه قرآن برایش ترجیه نداشته باشد.

اللهم عجل لولیک الفرج



## به نام ســــــــــــــــلام

# آیا من چیزی از قرآن سَرم می‌شود؟!

- رضا دژبخش**

محور و حتی بدنه فعالیت‌های مدرسه دانشجویی قرآن و عترت(علیهما‌السلام) قرآن کریم است. حتی اگر بگویم

### پیشخــــــــــــــــوان

### رونمایی از باطل‌ال‌سحر!

کتاب بعدی که رونمایی خواهد شد کتاب «سحر و روش‌های مقابله با آن» می‌باشد که مراسم آن روز سه‌شنبه ۲۹ شهریور در مدرسه دانشجویی قرآن و عترت(علیهما‌السلام) برگزار خواهد شد.

**پیش‌گفتار**

**فصل اول: سحر چیست؟**

**فصل دوم: سحر و سحرگران**

**فصل سوم: سحر و سحرگران در قرآن و حدیث**

در اوایل ماه مبارک رمضان قرار شد دوستان کلاس پنجشنبه هم که دوره‌های حمد یك، دو و سه را گذرانده‌اند با ارائه پایان نامه از این مقطع فارغ‌التحصیل شوند. این

**فصل چهارم: سحر و سحرگران در روایات**

**فصل پنجم: سحر و سحرگران در تفاسیر**

**فصل ششم: سحر و سحرگران در اشعار**

**فصل هفتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل هشتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل نهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل دهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل یازدهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیستم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و یکم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و دوم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و سوم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و چهارم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و پنجم: سحر و سحرگران در احادیث**

قال رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله): باهم غذا خورید و پراکنده مشوید که غذای یکی برای دو تن و غذای دو تن برای سه تن و چهار تن کافی است، با هم غذا خورید وپراکنده مشوید که برکت قرین جماعت است.

نهج‌الفصاحه، کلمات قصار رسول اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله)، ص۶۱۵

**فصل بیست و ششم: سحر و سحرگران در احادیث**

نمی‌دانم چقدر دغدغه اجتماع و مردم جامعه را دارید؟ چقدر نسبت به اطرافیانتان احساس مسؤولیت می‌کنید و متعهد هستید؟ اما این را می‌دانم زندگی اجتماعی و با مردم آنقدر مهم است که پیامبر چنین حدیثی را می‌فرماید.

**پله اول:** توجه به نیاز، موجب توجه به توانمندی و گرایش به مقاصد می‌گردد؛ ➡توجه

محور همه فعالیتها در همه هستی قرآن است سخن

گزافی نگفته‌ام. اما من که عمده فعالیت‌هایم کار قرآنی

است چقدر با قرآن آشنا هستم؟ چقدر قرآن بلدم؟

میدانم که قرآن را باید قرائت کرد. «قرائت» به زبان

ساده یعنی خواندن و فهمیدن و لازمه فهمیدن، عمل

با قرآن است. اگر عمل نباشد فهمی هم نیست. به همین

دلیل مدتی است که نگاه می‌کنم ببینم قرآن چقدر در

زندگی‌ام نقش دارد؛ صد درصد؟! هفتاد درصد؟ بیست

درصد؟ یا هیچ؟! اگر باورهای قرآنی در جزئیات زندگی

روزمراهم جایگاهی ندارد و عملکردم در بزنگاه‌ها اصلا

رنگ و بوی قرآنی ندارد، من از قرآن چه فهمیده‌ام؟! آیا

در این صورت بیخودی سر خودم را گرم نکرده‌ام؟! آیا

من چیزی از قرآن سرم می‌شود؟!

**فصل اول: سحر چیست؟**

**فصل دوم: سحر و سحرگران**

**فصل سوم: سحر و سحرگران در قرآن و حدیث**

**فصل چهارم: سحر و سحرگران در روایات**

**فصل پنجم: سحر و سحرگران در تفاسیر**

**فصل ششم: سحر و سحرگران در اشعار**

**فصل هفتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل هشتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل نهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل دهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل یازدهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیستم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و یکم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و دوم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و سوم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و چهارم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و پنجم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و ششم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و هفتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و هشتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و نهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و دهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و یازدهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و بیستم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و یکم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و دوم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و سوم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و چهارم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و پنجم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و ششم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و هفتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و هشتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و نهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و دهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و یازدهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و بیستم: سحر و سحرگران در احادیث**

کردن است. اگر عمل نباشد فهمی هم نیست. به همین

دلیل مدتی است که نگاه می‌کنم ببینم قرآن چقدر در

زندگی‌ام نقش دارد؛ صد درصد؟! هفتاد درصد؟ بیست

درصد؟ یا هیچ؟! اگر باورهای قرآنی در جزئیات زندگی

روزمراهم جایگاهی ندارد و عملکردم در بزنگاه‌ها اصلا

رنگ و بوی قرآنی ندارد، من از قرآن چه فهمیده‌ام؟! آیا

در این صورت بیخودی سر خودم را گرم نکرده‌ام؟! آیا

من چیزی از قرآن سرم می‌شود؟!

**فصل اول: سحر چیست؟**

**فصل دوم: سحر و سحرگران**

**فصل سوم: سحر و سحرگران در قرآن و حدیث**

**فصل چهارم: سحر و سحرگران در روایات**

**فصل پنجم: سحر و سحرگران در تفاسیر**

**فصل ششم: سحر و سحرگران در اشعار**

**فصل هفتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل هشتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل نهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل دهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل یازدهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیستم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و یکم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و دوم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و سوم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و چهارم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و پنجم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و ششم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و هفتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و هشتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و نهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و دهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و یازدهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و بیستم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و یکم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و دوم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و سوم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و چهارم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و پنجم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و ششم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و هفتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و هشتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و نهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و دهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و یازدهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و بیستم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و یکم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و دوم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و سوم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و چهارم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و پنجم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و ششم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و هفتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و هشتم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و نهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و دهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و یازدهم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و بیستم: سحر و سحرگران در احادیث**

**فصل بیست و یکم: سحر و سحرگران در احادیث**

## پله پنجم: عامل مهم در رسیدن به مقصد؛ مهم‌ترین برنامه یک جامعه دستیابی به مقاصد

معنوی است. ➡برای دستیابی به معنویت چاره‌ای جز با امام بودن نیست.

**پله آخر:** هیچ حکومتی غیر از حکومت دینی قادر نیست استعداد‌های افراد را به صورت

همه‌جانبه شکوفا نماید.

## پایان نامه که نه؛ دعوت‌نامه!

- محمدّ کریم رضایه**

**نگاهی متفاوت به جلسه ارائه پایان‌نامه سوره مبارکه الرحمن، چهارشنبه شانزده شهریور**

نمی‌دونم من طرف کدوم خونواده بودم ولی دعوت شده بودم به عروسی

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

عروس در میانه جمع خرامان گام برمی‌داشت و همه آسمانیان دم گرفته بودند: «فبأی آلاء

رَبِّکما تَکذِّبان» و زمینیان جواب می‌گفتند: «لا بَشیءَ مِنِ اَلائِک رَبُّ اَکْذَبْ»

خیلی گیج بودم. فکر می‌کردم اضافه‌ام، به هر حال همه میدونستن چه خبره ولی من ...

یک دفعه به خودم آمدم و فهمیدم عروسی خودمه. باورم نمی‌شد. وقتی به خود آمدم